

نگاهی به «ملال» بودلر، شاعر پاریس و مدرنیته

شعر جز خود هدفی ندارد



حامد فولادوند

شعر جز خود، هدفی ندارد و نمی‌تواند هدفی دیگر داشته باشد.

بودلر

کتاب «جنون هشیری» نوشته داریوش شایگان سه محور مهم دارد: اهمیت این کتاب؛ پرداختن به مفهوم «ملال» بودلر در مقایسه با مفاهیم مالِیخولیای سارتر، سوداد و ناآرامی پِسوآ و مضمون «بهتر بود به (این) دنیا نیامده بودیم» سیوران؛ فلسفه و هنر زیستن.

لازم نیست استاد شایگان را معرفی کنم. او از فرزانگان کشور و فرهنگ ماست. در ضمن، ایشان به روز است، یعنی تو باغ پژوهش معاصر قرار دارد و این امر نیز او را از سایرین تفکیک می‌کند. کافی است که همین «جنون هشیری» را بخوانیم و منابع و تحلیل‌های دست اول آن را مرور کنیم تا متوجه شویم که این نوشته پربار، کتاب مرجع اهل ادب و دانش خواهد شد. زیرا نعت‌ها شناخت ما را از بودلر و شعروزی او بیشتر می‌کند بلکه تأثیر گسترده این شاعر را بر نویسندگان و هنرمندان اروپا نشان می‌دهد. ویکتور هوگو می‌گوید: بودلر «لرز جدیدی» در پیکر شعر معاصر ایجاد کرده است. علاوه بر این دانشجویان و اهل فرهنگ، درکی ژرف‌تر از قرن نوزدهم و مدرنیته پیدا خواهند کرد، عصری که غول‌های ادبیات و هنر غرب مانند بایرون، واگنر، ادگار آلن پو، ویکتور هوگو، داستایوفسکی، دلاکروا، نیچه، کوربه، ریلکه، رودن، الیوت، مانه. و… مطرح می‌شوند. این فضای استثنایی اروپای پیش‌تاز را شایگان با مهارت ترسیم‌کرده و خواننده ایرانی می‌تواند دنیای ادبی و هنری مدرنیته را مجسم و کم‌وبیش لمس کند. اما شارل بودلر مدت‌ها در خود فرانسه شاعری ملعون محسوب می‌شد و پس از نهضت سورالِیسم (بروتون، آرگون، الوآر) است که محافظه‌کاران وزارت فرهنگ فرانسه مجبور می‌شوند خالق «گل‌های شر» را -که عصری تکغیرشده و باغی محسوب می‌شد، در فهرست بزرگان شعر و میراث ادبی کشور قرار دهند.

ایرانیان با اشعار بودلر به مرور آشنا شدند و بنابر مقدمه شایگان بر «جنون هشیری»، پذیرش این شاعر فرانسوی بیشتر از طریق ترجمه‌های وثوق‌الدوله، خالری، هنرمندی، نادریور و اسلامی ندوشن صورت می‌گیرد. رضا سیدحسینی نیز در «مکتب‌های ادبی» (۱۳۳۲) و حسن هنرمندی در «بنیاد شعر نو در فرانسه» (۱۳۳۷) معرفی بودلر را تداوم می‌بخشند. می‌توان گفت که در دهه سی به این شاعر توجه خاصی می‌شود. به یاری دوستی اهل ادب، م. سلطانی، نگاهی به شماره‌های سخن (سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۶) انداختم و متوجه شدم که گردانندگان مجله، یک مسابقه ترجمه برای شعر «سعود» (Élévation) بودلر ترتیب داده بودند. در میان شرکت‌کنندگان دو نام آشنا دیدم: محمدعلی سپانلو و محمدتقی غیاثی. برندگان این مسابقه جالب. آقای دکتر محمد وحیدی و خانم ش.د. (که خواسته گمنام بماند) بودند. بنابر گزارش مجله ترجمه وحیدی، منظوم و زیبا و برگردان خانم ش.د. منثور و فصیح ارزیابی شده است. پس از این دوران در محافل فرهنگی ایران، بودلر کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. هرچند که در سال ۱۳۴۷، مهدی فولادوند نیز چند شعر از بودلر در زیارت‌نیم اشعار ادبیات فرانسه ترجمه و چاپ می‌کند و در آخرین اثرش، «حافظ دل‌ها» (۱۳۹۱) اهمیت این شاعر ناب را یادآور می‌شود.کتاب داریوش شایگان اما، نعت‌ها کارهای پیشین را تکمیل می‌کند، که درباره تأثیر بودلر بر هدایت و نیز برداشت‌های بودلرشناسان معاصر را در اختیار نسل جوان و پر«ملال» ایران کنونی قرار می‌دهد.

بودلر در نوشته‌های خود، مفهوم «ملال» را بسیار به‌کار برده است و اغلب هم در برابر مضمون آرمان و ایده‌آل. شاعر دوزخی «گل‌های شر» و مترجم داستان‌های شگفت انگیز ادگار آلن پو، خواسته ملال و تنهایی با انزجار خود را از زیستن بیان کند. او واژه «سپلین» (ملال) را از زبان انگلیسی گرفته تا روحیه پریشان و زیست بحرانی انسان مدرن را نمایان کند. درواقع اندوه و ملال بودلری مربوط به «درد» گسسته از آیین، سنت و روستاست. حال و احساسی مختص عصر سرمایه‌داری صنعتی و کلان‌شهرها، و نم‌توان آن را با نگرانی، اضطراب و سرگشتگی موجود در ذهنیت آدم‌های جوامع بااستانی، فئودال یا سنتی یکی دانست. مدرنیته بودلری ترکیبی از «وجه گذرا و فزّار و نیز وجه ابدی و ثابت» است، پس هنرمند مدرن که در زمان‌های جدید زندگی می‌کند، با سنت فرسوده در جدال است. او میان دیروز (سنت) و امروز (تجدد) تکاپو می‌کند. «سپلین» نشانگر بحران ارزش‌های فرد (نیست‌انگاری) در گذار به مدرنیته است. برای رهایی از پریشانی،

شارل بودلر، علی‌رغم انعطاف‌ناپذیری‌اش در برابر مکاتب جدید ادبی و سستیزش با نوآوری، توانوست از اینکه خود منبع دیدی نو باشد برکنار بماند و از عبارت «او نخستین کسی بود که…» برگزید. ژول لافورگ جوان که از خوانندگان هم‌دوق و هشیار بودلر بود، با ادراک مثال‌زدنی‌اش در تأویل اشعار بودلر، نخست آنها را فروشکست و سپس قطعه‌قطعه بر هم سوار کرد و به تعابیر و تفاسیری دست یافت که دیگران از آن غافل مانده بودند. او کوشید تعبیر معروف ویکتور هوگو را بشکافد و دریابد چرا این گرگ باران‌دیدهٔ قلمرو شعر، بودلر را شاعری خواننده که «ارتعاش جدیدی» به شعر فرانسه آورده است. لافورگ برای تعیین جایگاه بودلر و تشریح ویژگی‌های منحصربه‌فرد هنرش، با زیرکی و تیزبینی از همان مفهوم «نخستین‌بودگی» بهره جست: بودلر نخستین کسی بود که روایت خود را با لحنی معتدل و اعتراق‌گونه



گسستگی و تنهایی شهروند هنرمند می‌کوشد با آفرینش و خلاقیت، مهر ازل را بر زمانه ناپایدار بزند و به قول بودلر «از وجه گذرای مدرنیته، وجه ازل را بیرون کشد». بدین‌ترتیب، «سپلین» و ملال شاعر اروپایی قرن نوزدهم می‌تواند از طرفی، بیانگر روحیه کسالت‌بار او باشد و از طرف دیگر زمینه‌ای برای عروج معنوی او. به خصوص که از نظر بودلر، انسان میان سعود، والایی و زیبایی (=آرمان‌خواهی) و نزول، سسقوط، و شر (=ملال‌زدگی) مدام در نوسان است. در زبان فارسی می‌توان برای کلمه «سپلین» بودلر، معادل‌های گوناگونی در نظر گرفت: اندوه، دلنگی، افسردگی، دل‌مردگی، سودا، غربت، مالِیخولیا و یا ملال (در ترجمه شایگان). برای اینکه مفهوم اساسی سپلین بودلر را بهتر درک کنیم دست به چند مقایسه می‌زنیم: الف. سارتر می‌خواست عنوان کتاب «تهوع» را مالِیخولیا بگذارد ولی با مخالفت ناشش‌رش روبرو شد. سارتر که به نقاشی به فرشته متفکر و غمگین را نشان می‌دهد- همین عنوان را مناسب کتابش می‌دانست. زیرا تا حدودی بیانگر اضطراب و جودی (angoisse existentielle) یا «شوریده‌دلی» نویسنده بود. از زاویه نویسندهٔ «تهوع»، شاید بتوان گفت به «ملال» بودلری، به نوعی شوریده‌دلی و بی‌زاری از زیستن اشاره دارد.

ب. فرناندو پِسو، نویسنده برجسته پرتغالی و مؤلف «بانکدار آثارشیست»، به پیروی از بودلر و شیفتگی‌اش به پاریس، یک رابطه شاعرانه با شهر لیسیون برقرار کرد. و در آثارش از سوداد (که شاید همان سودای ما باشد) یا اندوه و تنهایی خود سخن گفت، مفهومی که در فرهنگ پرتغال جا افتاده و خلا یا فقدان عاطفی انسان را بیان می‌کند. پِسو آثری به‌نام «کتاب ناآرامی» نیز نوشته که عنوان و محتوایش یادآور مضمون ملال یا سپلین بودلر است. بدین‌ترتیب، با توسل به متون فرناندو پِسوای بودلرمسلک، می‌توان مفهوم «سپلین» را نوعی سودا، ناآرامی یا نوستالژی شخصی ارزیابی کرد.

ج. سیوران، فیلسوفی که شایگان او را خوب می‌شناسد، همچون شونپهاور دل‌چرکین نیست. او کتابی دارد که می‌توان آن را «بهتر بود به دنیا نیامده بودیم» ترجمه کرد. سیوران در این کتاب «نبودن» انسان را بر «بودن» او ترجیح می‌دهد و درواقع مانند سیلین در «زایش تازدزی» نیچه، به پرسش «بالاترین نعمت برای انسان چیست؟» جوابی ترازیک می‌دهد: «به دنیا نیامدن بالاترین نعمت اوست»، از دیدگاه سیوران و شونپهاور جهان، نمایشنامه شومی است. در روزگار حاضر ما شاهد حاکمیت خشونت و پلیدی جهانی‌شده هستیم؛ ترازدی کنونی سوریه، افغانستان و فلسطین و این توحش را مشاهده کنید. در نتیجه، مضمون مصیبت «بودن» آدمی در جهان، از گستره معنایی واژه ملال و سپلین گل‌های شر بودلر فراتر می‌رود و جنبه وجودی پیدا می‌کند. از چنین منظری، «ملال» بودلری می‌تواند نوعی یاس فلسفی، نیست‌انگاری و نومیدی تام را نداعی کند، در حالی که «سپلین» بیشتر ملال و کسل‌بودن و عدم ارتباط است.

اکنون پس از مقایسه‌های فوق، مفهوم سپلین بودلری که در فارسی معادل اندوه و ملال است می‌تواند به چندین مدلول و مضمون اشاره داشته باشد: مالِیخولیا، شوریده‌دلی، بی‌زاری از زیستن، سودا، ناآرامی یا یاس، نیست‌انگاری و نومیدی تام، در شعر کلاسیک (رودکی، خیام، حافظ) و حتی شعر مدرن (اخوان ومعیری) فارسی، پژواک چنین نوع ملال و پریشانی کمتر شنیده می‌شود، مگر در برخی از اشعار فروغ، نادریور یا سپانلو، شاعر شهر. شاید هنوز فرهنگ و جامعه ما از سنت و گذشته دل‌کنده و مدرنیته را مهار نکرده است. نزد اغلب شاعران ایرانی پیش از انقلاب، سپلین مدام با نومیدی تام و یاس جمعی آمیخته بود، یعنی ژرفای بیشتری از اندوه بودلری داشت: فریاد آدمی که ناگامی‌های زندگی و سرنوشت ترازیک خود را شادمانه می‌پذیرد یا به زبان نیچه، عشق و پذیرش شادمانه سرنوشت. به ندای تلخ و شورانگیز رهی معبری گوش دهیم:

نه دل مفتون دلبندی، نه جان مدهوش دلخواهی ...

به‌دیدار اجل باشد، اگر شادی کتم روزی

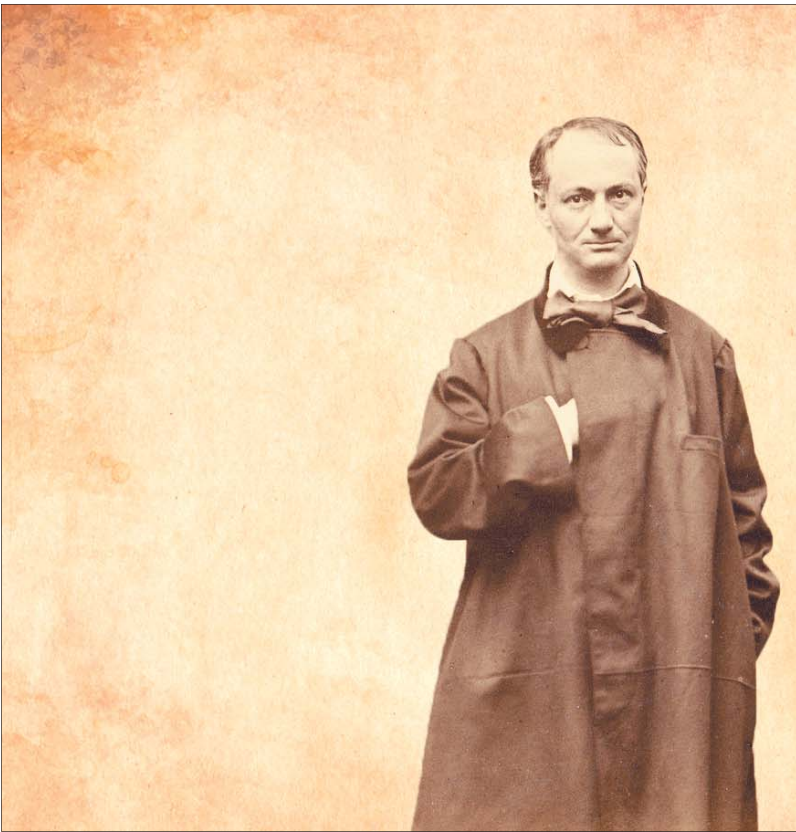
در اینجا به لنو اشتراوس، شاگرد هایدگر و اندیشمند فلسفه سیاسی اشاره کنم تا به موارات معرفی بودلر، کوشش‌های اندیشمندان و آفرینشگران دیروز و امروز را بهتر ارزیابی کنیم. لنو اشتراوس با بازگشت به آموزش سقراط و افلاطون و بازخوانی سنت قدما، نقد نیچه از مدرنیته را تداوم بخشیده و سه موج مدرنیته (ماکیاوال، روسو، نیچه) و دو عصر روشنگری و آزاداندیشی را در نظر گرفته است: یکی در دنیای مسیحی مدرن، آن دیگر در جهان اسلام قرون وسطی. در جامعه مسلمان، اغلب اوقات فیلسوف مجبور می‌شود در برابر سلطه سنت شیوه کتمان و ملاحظه را پیش گیرد تا هم‌زمان باورهای موجود و زندگی شهروندان را متحول کند و در عین حال از خود نیز حفاظت کند. اشتراوس در

برشی از «جنون هشیری»

ارتعاش جدید در عالم شعر

بیان کرد، بی‌آنکه ژست کسی را به خود بگیرد که تحت الهامات بوده است؛ او نخستین کسی بود که روح نفرین‌شدهٔ شهر بزرگی چون پاریس را دستمایه هنرش قرار داد؛ نخستین شاعری بود که فاتحانه سخن نگفت، بلکه ملامت‌کنان از رنج‌ها و تیروبوری و بی‌حاصلی ملال‌انگیزش در دل این عصر صنعتی داد سخن داد؛ نخستین شاعری بود که پس از بی‌برو‌های ایرماتنیسم، به تشبیهات زمختی متشبث شد که در میان هارمونی حاکم بر یک جمله ناگاه بی‌برده ظاهر می‌شوند؛ نخستین کسی بود که رابطه خود را با خوانندگان قطع کرد؛ شاعران همیشه خوانندگان –خزانه انسانی- را مخاطب خود قرار می‌دادند، او نخستین کسی بود که خودش را مخاطب قرار داد زیرا: «مخاطب شعر فقط نخبانانند. عامه مردم مرا ملعون می‌پندارد- بسیار خوب- پس به این عرصه وارد نشود»؛

ادبیات



آثارش مدام به رسالت خطیر و نیز جذاب حافظان اندیشه و آزادمنشی پرداخته است. در کتاب «افلاطون» فارابی آمده است که او به این پرسش قدما که «بهترین نوع زندگی چیست؟» چنین پاسخ داده: «زندگی فلسفی بهترین شیوه است.» آری، برای فارابی فلسفیدن و اندیشه‌ورزی شرط لازم و کافی خوشبختی است. او در این گفتار ارزش زندگی فلسفی را بالاتر از زندگی سیاسی می‌داند چون عرصه سیاست و اخلاق، براساس حفظ باورها و نهادهای مرسوم و تداوم وضعیت موجود است. در حالی که فلسفه، آفرینش و هنر در پی ریز سؤال بردن ارزش‌های موجود و افکار کهنه است. از منظر نوافلاطونی، فارابی کسی که مانند سقراط اهل فلسفیدن و اندیشیدن است اصولاً بیشتر از دیگران به ناگاه‌های خود و سایرین آگاه است. در نتیجه می‌کوشد راه روشنگری، حکمت و مدارا پیش گیرد تا شهروند آن جامعه شیوه زندگی را بیاموزد و آن را مهار کند. در مقایسه با سیاستمدار که گرفتار دولت‌مداری، نظم و حاکمیت است و نیز مردم که مدام مشغول بازتولید حیات اقتصادی جامعه‌اند، اهل فلسفه و حکمت توان تشخیص و تعریف هنر زیستن را دارد. از منظر افلاطون و فارابی، اندیشه‌ورز و فرهنگ‌ساز زمینه و شرایط مناسب‌تری دارد و بهتر می‌تواند روند تدبیر و فضیلت را در جهت تحول زندگی مردم هدایت کند. بودلر که اهل اندیشه و شعر و مدرنیته بود، جامعه ادبی و بیش‌های حاکم در فرانسه را تغییر داد.

داریوش شایگان که اهل فرهنگ و فلسفه است، طی دو دهه اخیر کوشیده تا آثاری تدوین و چاپ کند که هم نگرش‌ها را متحول کند و هم سزواروار رسالت وارثان اندیشه فارابی باشد. کتاب «جنون هشیری» او نیز به لحاظی، آثار پیشین او را تکمیل و نسل جوان را برای گفت‌وگو با فرهنگ غرب و جهان آماده‌تر می‌کند. جا دارد ملاحظاتی هم درباره ترجمه دقیق و روان اشعار برگزیده بودلر در پایان کتاب «جنون هشیری» یا «دسمازی» مترجم با بودلر مطرح می‌کنم. به نظر مناسب‌تر است که عنوان اثر بودلر، «Les fleurs du Mal» را «گل‌های شر» ترجمه کنیم، نه «گل‌های بدی». البته قطعاً شایگان متوجه بوده که واژه شر، به «Mal» نزدیک‌تر است ولی خواسته عنوان مرسوم کتاب را حفظ کند. زیرا بار «دوزخی» و متافیزیکی نوشته بودلر نفی یا پس‌زده می‌شود. (همین ایراد به ترجمه عنوان فارسی کتاب فراسوی نیک و بد نیچه هم وارد است که داریوش آشوری به‌جای خیر و شر، آن را نیک و بد ترجمه کرده است.) مترجمان پیشین بودلر هم‌گاه «گل‌های شر» (نادرپور و سیدحسینی)، و‌گاه گل‌های اهریمنی (حسن هنرمندی) ترجمه کردند.

ترجمه شایگان را می‌توان با مترجمان دیگر مقایسه کرد: او عنوان شعر «Élévation» بودلر را به «سعود» برگردانده است اما معادل‌هایی چون معراج (هنرمندی)، بلندپروازی (خانم ش.د.) و عروج (م. فولادوند) نیز ترجمه شده. برای عنوان شعر معروف «Correspondance»، شایگان «تطابقات» را انتخاب کرده، اما برگردان‌های «هماهنگی‌ها» (هنرمندی) و «همخوانی‌ها» (م.فولادوند) شاید شاعرانه‌تر باشد. شایگان عنوان شعر «Recueillement» را به «همدردی با درد» ترجمه کرده که از ترجمه قدیمی نادرپور «درون‌بینی»، هم زیباتر و هم مناسب‌تر است.

کلود روآ، بودلرشناس می‌نویسد، بنابر گفته آسلینو که از دوستان بودلر بوده، «بودلر هم هنرمند است، هم فیلسوف، ولی در نگرش او جنبه فلسفی بر جنبه هنر‌اش پیشی داشت.» آری، بودلر انسانی چندبعدی بود و در زمینه‌های نقد هنر؛ نقاشی (دلاکروا، انگر یا مانه) و موسیقی (واگنر) پیشتازی می‌کرد. با اینکه به نقش تخیل – از نظر او تخیل نوعی تیزبینی است که ابعاد پنهان واقعیت را کشف می‌کند و معماها و همخوانی‌های موجود در جهان حسی و معنوی را نمایان می‌سازد، یعنی شاعر کاشف و بیناست- و احساس اهمیت می‌داد، نگرش این شاعر پسارماتیک داندی‌منش بیشتر اندیشه‌محور بود تا شورمحور. از این‌رو، بودلر را شاعری متفکر و نظریه‌پرداز باید شمردد و مکتب پاراناس و پیروانش -مالارمه و والری- صنعت شعری، تصویرپردازی و نمادسازی جدید او را دنبال کرده‌اند تا زیباشناسی شعر مدرن تدوین شود و آفرینش نو بتواند بر سنت زنده کلاسیک کم‌وبیش تکیه کند. بی‌تردید مشخصاتی که پیش‌تر برای بودلر ترسیم کردیم (شاعری فیلسوف و نظریه‌پرداز؛ اهل اندیشه، تخیل و کشف؛ انسانی چندبعدی و داندی‌منش؛ دارای نگرشی آینده‌نگر ولی خواستار حفاظت میراث و فرهنگ کشور) داریوش شایگان را جذب کرده و او را با آثار شاعر مدرنیته، همدم و همدل ساخته است. و حاصل این خویشاوندی معنوی ناآشکار، کتاب غنی «جنون هشیری» است.

پی‌نوشت:

۱. رجوع کنید به فیلم‌های اتنونیونی مانند «کسوف» که انسان مدرن و مدرنیته را مدنظر دارد.

مرگ مشکوک

«مجمعه‌ای در کانه‌مارا» عنوان نمایش‌نامه‌ای است از مارتین مک‌دونا که به‌تازگی چاپ دوم آن با ترجمه بهرنگ رجبی در سری نمایش‌نامه‌های اروپایی نشر بیدگل منتشر شده است. مارتین مک‌دونا در سال ۱۹۷۰ در لندن متولد شده و خیلی زود، در چهارده‌سالگی و با دیدن نمایشی از دیوید ممت با نام «یوقالوی امریکایی» تصمیم گرفت که نویسنده شود. تصمیمش آن‌قدر جدی بود که درس را رها کرد و طی هشت‌سال بعد از آن بیش از صد قصه و طرح فیلم‌نامه نوشت و برای هرچایی که به فکرش می‌رسید فرستاد تا چاپ شود و البته تمام کارهایش یکی بعد از دیگری رد شدند. اما این مسئله باعث ناامیدی مک‌دونا نشد تا اینکه در بیست‌وچهارسالگی و درحالی‌که با مقررری دولت روزگار می‌گذراند تصمیم به نوشتن نمایش‌نامه گرفت. از قضا این تصمیمش هم جدی بود و مدت‌ها هرروز تا بعدازظهر به نوشتن نمایش‌نامه می‌پرداخت و شب‌ها هم سرپال‌های مختلف تلویزیون را نگاه می‌کرد تا برای نوشتن نمایش‌هایش ایده پیدا کند. او ظرف ده‌هه، هفت نمایش‌نامه نوشت که برخی‌شان از جمله «ملکه زیبایی لی‌نین» به شهرت رسیدند. مک‌دونا بعد از این تنها دو نمایش‌نامه دیگر نوشته و یک فیلم کوتاه و دو فیلم بلند ساخته است. نمایش‌نامه «مجمعه‌ای در کانه‌مارا» دومین نمایش‌نامه از مجموعه‌ای است که بعدها به «سه‌گانه لی‌نین» مشهور شد. اولین نمایش‌نامه این سه‌گانه، «ملکه زیبایی لی‌نین» است و دومی «مجمعه‌ای در کانه‌مارا» و آخری هم نمایش‌نامه‌ای است با نام «غرب غم‌زده». این سه نمایش‌نامه در فاصله‌زمانی کوتاهی به صحنه رفتند و نویسنده‌ای که روزی گمنام بود را مشهور کردند. «مجمعه‌ای در کانه‌مارا» نمایشی است با چهار صحنه و چهار شخصیت و صحنه هم جایی است در غرب ایرلند. صحنه ابتدایی نمایش‌نامه در اتاق اصلی یک کلبه ساده اتفاق می‌افتد. اتاقی که در یکی از دیوارهایش انواع‌واقسام ابزارآلات آویزان است. این‌نمایش‌نامه قصه مردی است که کارش کندن قبرهای قدیمی و بازکردن جا برای مردگان تازه است، اما امسال نوبت به کندن قبر زن خودش رسیده که هفت سال پیش‌تر به طرز مشکوکی مرده بود. کلبه‌ای که در صحنه ابتدایی نمایش دیده می‌شود هم کلبه همین مرد است؛ مردی پنجاه‌وچندساله به نام میک‌دا. او زنش را هفت‌سال پیش در تصادف از دست می‌دهد و خودش هم او را خاک می‌کند اما در این سال‌ها همواره شایعاتی بین مردم ردوبدل می‌شده مبنی‌بر اینکه میک‌داود زنش را پیش از تصادف کشته و بعد مرگ او را به تصادف ربط داده است. قبر زن او هم حالا بخشی از قبرهای قدیمی است که باید کنده نشود و میک‌دا باید این کار را انجام دهد اما با کندن خاک و رسیدن به تابوت زن معمایی دیگر در نمایش به وجود می‌آید. در یکی از دیالوگ‌های انتهایی نمایش‌نامه می‌خوانیم: «اگه چیزی داری بگی، منم ... در دست رو اونا بلند نکردم، منم ... اگه فکر می‌کنی می‌تونی منو ناراحت کنی با گفتن اینکه اون شب یه چیزی دیده‌ای وقتی چیزی نبوده که ببینی، بهت بگم که باید به فکر دیکه بکنی خانوم‌جون».

جمله‌های در کانه‌مارا

مارتین مک‌دونا

ترجمه بهرنگ رجبی

نشر بیدگل

تازه‌های نشر مشکي

خزان کتاب‌ها

باینِذ زرتایی: «با یک کتاب پیش می‌روم و واردارش می‌کنم به عقب‌نشینی». زندگی را باید ادامه داد. اما مارتین سورسکو معتقد است با یک کتاب می‌شود «یک روز سیاه را، یک مصیبت را» عقب‌نشاند. کتاب‌های جیبی نشر مشکي نیز می‌تواند دست‌کم برای لحظاتی روزمرگی را به عقب‌نشینی وارداد. این کتاب‌های کوچک، داستان‌هایی کوتاه یا شعرهایی هستند، غالباً از نویسنده یا شاعرانی که اینجا کم‌تر شناخته شده‌اند. یا مانند گوتنرگراس و بوکفسکی بیشتر با داستان‌ها و رمان‌هاشان شناخته می‌شوند. در میان دفتر‌شعرها به‌تازگی چند دفتر از ژان کوکتو با عنوان «بگذار با هم بباریم»، «۶۱ دقیقه پس از یازده شب» از اسپایک میلیگان، «راه شبی درازکشیده به پشت» مجموعه‌ای از شعرا، آواز‌ها و ترانه‌های سرخیوستان آمریکای شمالی، «نگران نباش داستایوفسکی» از چارلز بوکفسکی منتشر شده است و دفتر‌شعرهای دیگری که در ادامه مروری بر آنها آمده است.

تنهاچهار سطر

«نگ دادها ما نیز شده‌اند./ واژه‌ها آمادهی فراخوانی‌اند/ اما چیزی/ ناگفته خواهد ماند». از مجموعه شعرهای کوتاه نشر مشکي، یکی دفتری از شعرهای کوتاه گوتنرگراس است، رمان‌نویس مطرح آلمانی که برای مخاطب فارسی‌زبان نیز نامی آشناست. اما همان‌طور که در مقدمه کوتاه «زندگی در چهار سطر»

آمده است «یک روی زندگی هنری این هنرمند چندوجهی که کم‌تر در ایران شناخته شده، سروده‌های اوست. شعرهای گراس هیچ‌گاه هم‌قدر رمان‌هایش موردتوجه قرار نگرفته‌اند. شاید از این‌رو که برخلافِ رمان‌ها، مترجمان کم‌تری به ترجمهٔ اشعارش روی خوش نشان داده‌اند.» دفتر حاضر شامل چهل شعر کوتاه از گوتنرگراس است که از زبان آلمانی برگردانده شده است. بیشتر شعرهای این دفتر از چهار سطر تجاوز نمی‌کند. این دفتر با شعر «تنها چهار سطر» آغاز می‌شود و با شعرهای چندسطری ادامه پیدا می‌کند، شعرهایی که حال‌وهوای دیگر نوشته‌های گوتنرگراس را دارد. «در نزدیکی گورستان جنوبی» شعر دیگری است که از سنگ‌تراشی جوان و «ماهر در سنگ مزار کودکان» روایت می‌کند. و بعد شعر «از نگاه سندیگایی» است «دیززمانی می‌پنداشتم،که یک چکش‌م/ اما پسندم زنگارسته در سایهٔ کارگاهم/ خواستار آن است/ که از کارم زجر بکشد/ تا آگاهی طبقاتی بیش‌تر.» شعر بعد «بر جاده‌های فارسی» به نوی‌رویین» از ادبیات می‌گوید، از ادبیات سرزمینی که دیرگاهی‌ست فراموش شده اما ادبیات در آن زنده مانده است. «روی کافه» از کوتاه‌ترین‌های این دفترشعر است شوخی نکن، چنین گفت سنگ. اما قیچی/ به جیک جیکش پایان داد.» و «خزان کتاب‌ها» شعر دیگری است با مضمونی مشابه آن «تکتک برگ‌ها/ و میوه‌های مغزدار، رختا پوک‌ها می‌افتند.» در انتهای هر سال/ هرمنی می‌ایستیم با هدیه‌های فراوان». از شعرهای پایانی این منتخب شعری است درباره دیواری که دیگر نیست «از هنگامی که دیوار نیست/ برلین تلنظر،نانه، فراخت و فراخت می‌شود/ شهر در سکوت خیزی تاستانی خواب می‌بیند/ که بازم دوباره شده».

بوی برف می‌آید، شعرهای کوتاه گوتنرگراس، برگردان خسروکیان‌راد

همیشه‌یگری «جمعیت فراپزنان سرازیر می‌شدند. همگی از اعماق بیرون آمده بودند، از پشت درختان، از پشت اسکلت چوبی خانه. هر چهره‌ی سپیدی رنده به نظر می‌رسید- و در طول مسیرشان سنگین‌ترین کلمات خاموش می‌شدند. با صدایی از تاریک‌ترین گوشه، همه‌چیز از حرکت ایستاد، همه‌کس...»

گزیده شعرهای پیر رووردی با عنوان «یکی می‌گرید یکی می‌گوید» از دیگر دفتر‌شعرها کوچک است. این کتاب نخستین مجموعه‌شعری است که از پیر رووردی، شاعر فرانسوی ترجمه شده است. در مقدمه نیز مترجم شرح کوتاهی از زندگی و خاستگاه این شاعر آورده است. اینکه این شاعر فرانسوی در سال ۱۸۸۹ در جنوب فرانسه متولد شد، در جوانی به پاریس آمد و در آن‌جا با هنرمندان بزرگی چون لوئی آراگون، آندره بارتون، و یابلو پیکاسو آشنا شد. با انتشار مجموعه اشعارش در سال ۱۹۲۴ به شهرت و محبوبیت خاصی به‌ویژه در بین پیروان مکاتب سوررئالیسم و کوبیسم و دادانیسم دست یافت، تا آن‌جا که آندره برتون، بنیانگذار مکتب سوررئالیسم از او به‌عنوان بزرگترین شاعر دوران یاد کرد.» در این منتخب، هم‌نوع شعری وجود دارد. اشعاری بسیار کوتاه یا نسبتاً بلند، و گاه مانند مضمون‌های کوتاه، اما در عین حال با مضامین گوناگون. اشعار را شکل می‌دهند. بیشتر اشعار او خبر از یک غیاب می‌دهند، از یک رازبا چیزی جانماده در خاطرات. عناوین شعرها نیز غالباً مضمون آن را نشان می‌دهند. راز، آواره،آسوی راه، رنگ ناقوس، دم، منظره متحرک، صفحه ساعت، بر کرانه، فصل آخر، خاطره و همیشه دیگری.

یکی می‌گوید یکی می‌گرید، گزیده شعرهای پیر رووردی، انتخاب و برگردان زهراقلعه‌نوی

دیوان ساعت

«ما سروروان جنگل بودیم/ از ریشه‌مان زدند/ به زنجیرمان کشیدند/ و بنده‌وار/ بر آستانهٔ خانه‌هاشان گماشتند/ این است میراثِ تمدنمان». احمد مطر با این شعر روایتِ خود و دوران خود را می‌سازد. شاعری عراقی تبار، که از عراق به کویت، و از کویت به لندن تبعید شده است؛ و آن‌طور که

مترجم در مقدمه نه‌چندان کوتاه کتاب آورده «به‌رغم تصور بسیاریانی در این روزها، در اینجا مقصود از تبعید، طردکردن شاعری‌ست که کلماتش طعم‌گس از انفجار اندیشه‌های تلنبارشده اعتراض، از سوی مردمانی جان‌برکف در خانه‌ها و خیابان‌های سرکوب آزادی گرفته است، نه آن تبعید از دماغ فیل افتادهٔ نویسندگانی که هوای مطبوع جهان اول و رفاهش را، درست عین عوام‌الناس، به بهانه‌ی بی‌بانه بودن یا نبودن آزادی در ظرف جغرافیایی وطن، ترجیح داده، جلای وطن کرده‌اند یا می‌کنند». مترجم به شعر عرب نیز اشاره می‌کند و از جایگاه مطر در این میان می‌نویسد: «شعر معاصر عرب، روایت یک قرن پرآشوب قمری‌ست، و با قمر در عقرب‌ی‌ست، عقرب‌ی‌ست! و تفاوت شاعرانش، تفاوت نقش‌های در صحنه است. صحنه آشوب...» و معتقد است که احمد مطر برخلاف برخی دیگر از شاعران مطرح عرب، از سر تقفنی با سردردی زدوگدن شعر نگفته است. و بعد فهرستی از دفترهای شعر او را می‌آورد: لافتات ۱ یا پلاکاردها، لافتات ۲، چه دشوار است سخن، برای ناجی علی، لافتات ۳، سر، به دارم...، دیوان ساعت، لافتات ۴ و ۵ و لافتات‌های ۶ و ۷. «پرگویی بیهوده‌گو نیستم/ البغای دوحرفی‌ام/ درد را بسنده است/ تَقّی! تَقّی! این کتاب با عنوان «شعراهای احمد مطّر»، شامل ۳۳ قطعه شعر است و گزیده‌ای است از شعرهای کتاب «حادث‌الابواب» او.

شعراهای احمدمطر، برگردان سهند آقا‌بی